

اشاره

نهج البلاغه مجموعه سخنان و نامه‌های داناترین مردم پس از رسول خدا از آغاز تا کنون است. سخنان مردی است که مسلمان و غیر مسلمان در برابر عظمت او سر فرود آورده‌اند و در ستایش و تبیین حقیقت و صلابت او دل به مجاز بسته‌اند. علی حقیقتی است که کلمات در بیان وصف او خاموش‌اند و بی‌معنا، ظهور و حضور او تمام زیبایی عالم هستی است. این کتاب، کلامی است فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام بشری که تبیین آن کاری است بس دشوار؛ فصلنامه میثاق امین از باب ادای احترام به این بزرگ‌مرد عالم هستی و سهولت استفاده مسلمانان از این کتاب، موضوعات مختلفی را انتخاب و در قالب سلسله مقالات عرضه خواهد کرد. در نهمین شماره پیشین مبدأ و معادشناسی در نهج البلاغه بررسی شده. به لطف خدا از این شماره «انسان‌شناسی» در نهج البلاغه را آغاز و در شماره‌های پسین پی خواهیم گرفت.

کلام علی کلام علی

(۱۱)

(أئینة تمام نمای حق)

سید علی اصغر امامی مرعشی*

سخن در نوشتار گذشته در مطابقت یا عدم مطابقت نظریه روند تکاملی در آفرینش انسان - و نه خلقت دفعی - با متون اولیه اسلامی بود و به مستندات یکی از صاحبان این نظریه که در تطبیق اشارات قرآنی در این بحث کرده بود اشاره شد و رد و ایراداتی در این باره مطرح

* محقق و پژوهشگر معارف اسلامی و مدرس علوم عقلی.



گردید. حال در این قسمت برآنیم تا این مسئله را در پاره‌ای از سخنان امام(ع) در نهج البلاغه بررسی کنیم.

استظهار تطابق یا عدم تطابق در نهج البلاغه

در اینجا به بخشی از کلام امام علی(ع) در مورد آغاز آفرینش انسان اشاره می‌کنیم تا با توضیح و بررسی آن تصریح و عدم تصریح سخن امام و یا استظهار و عدم آن را در این زمینه مدنظر قرار دهیم:

ثُمَّ جَمَعَ سَبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا وَعَذْبِهَا وَسَبَّحِهَا تُرْبَةً سَنِّهَا
بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَلَا طَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ
أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا
حَتَّى صَلَصَلَتْ^۱ لِيُوقِتَ مَعْدُودٌ وَأَمَدٌ مَعْلُومٌ.^۲

آنگاه خداوند از قسمت‌های سخت و نرم و شیرین و شور و نمکزار زمین خاکی که آن را با آب در آمیخت گردآورد تاخالص و یک‌دست گردد، و با افزودن رطوبتی آن را چسبناک کرد. پس، از آن صورت و اندامی متناسب و بایسته و به هم پیوسته از اعضای جدا پدید آورده آن را خشک نمود تا استحکام یافت و آن را نگاه داشت تا سخت گردید تا زمانی مشخص و پایانی معین.

در ابتدا به توضیح برخی از لغات اشاراتی وافی می‌شود. یکی از شارحان کلمه «حَزْن» را بخشی از زمین دانسته که دارای غلظت و فشردگی همانند کوه است و منظور از (سَهْل) را قسمت نرم آن شمرده است. منظور از «عَذْب» را قسمتی دانسته که پاک بوده، به گونه‌ای که مناسب کشت و زرع است. «سَبَّح» را نیز قسمت شور زمین دانسته است و مراد از مسنون در «سنها»^۳ را در قولی گل نرم و در قولی متغیر نقل کرده و قول اول را به سخن آن جناب انسب

۱. اشاره به آیه «من صلصال» دارد: حجر، آیه ۲۶.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. اشاره به این شریفه است: «من حمأ مسنون»، حجر، آیه ۲۶.

دانسته است، به قرینه این کلام امام: «بالماء حتی لزبت»^۱ به این معنا که آن رابه آب ممزوج کرد تا گل نرم چسبیده گردد.^۲ ولی ظاهراً در کلام شارح خلطی صورت گرفته زیرا منقول از کلام امام این است: «بالماء حتی خلصت». هر چند در ادامه فرموده: «ولاطها بالبلبة حتی لزبت» که می‌تواند قرینه بر قول اول باشد.

در کلام الهی نیز این داستان در هفت سوره «بقره، اعراف، حجر، بنی اسرائیل، کهف، طه و ص» تکرار گشته تا شاید در نهایت به مطلب بعدی تنبه دهد - یعنی روند طبیعی انسان که ابلیس از طریق آن می‌تواند به جذب انسان دست یازد - و همه را به سمت جذبۀ الاهی سوق دهد.^۳

مطلب دیگر اینکه گفته می‌شود متکلمان عقیده دارند که خلقت بدین صورت دو وجه می‌تواند داشته باشد:

۱. تنها صرف تعلق مشیت خداوندی بر آن.
۲. نشان دادن قدرت خویش به ملائکه، که خداوند می‌تواند حتی از غیر جنس آنان بهتر از آنان بیافریند^۴

نکته مهم دیگری که در کلام شارح به آن اشاره شده و می‌تواند تصریحی از بعضی بر تغایر آدم ابوالبشر با انسانها و یا آدمیان قبل از او بوده و اشاره به مستندی در مورد قائلان به روند تکاملی در خلقت انسان باشد این است که گرچه جمهور مفسران در آیه «ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین»^۵ برآن اند که منظور از انسان همان آدم ابوالبشر است، ولی از امام باقر(ع) نقل شده که فرمود: قبل از آدم ابوالبشر هزارهزار و بیشتر آدم گذشته است!

در ادامه از بعضی نقل شده که این مطلب با حدوث عالم تنافی ندارد، زیرا در نهایت به

۱. به این آیه اشاره دارد: «من طین لاذب»، صافات، آیه ۱۱.

۲. نک: بحرانی، مشرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹۹.

۳. نک: همان، ص ۳۰۱.

۴. نک: همان، ص ۳۰۴.

۵. حجر، آیه ۲۶.



اولین مخلوق انسانی می‌رسد، ولی اینکه اولین انسان همان آدم ابوالبشر باشد، راهی برای اثبات آن از هیچ نظر - مگر نقلی در این مورد یافت شود که این نیز اول الکلام است - وجود ندارد!^۱

اراده‌های متصور از لفظ آدم

مطلب دیگر نظر بعضی از شارحان در مورد اراده‌های مختلف در تعبیرات از لفظ آدم است. گاهی از آن اراده جزئی می‌گردد و گاهی کلی. اما جزئی نیز دو فرض و دو مورد کاربرد دارد: یکی اولین شخصی که به وسیله آن نوع انسانی به تکون و تحقق رسید، نظیر آنچه در این شریفه وجود دارد: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ»^۲. منظور از انسان در مانند این آیه: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ»^۳ متولدان از همان آدم است.

و دومین معنای جزئی اولین خلیفه زمینی و مامور به نشر شریعت یعنی اولین پیامبر است؛^۴ با این توضیح که منظور از معنای جزئی اولی اولین شخص انسانی لا بشرط بوده و دومین معنا به شرط شیء، یعنی اولین شخص انسانی و نبی است.

حال ممکن است گفته شود که از سخن امام(ع) در اینجا تنصیب بر آفرینش دفعی به دست نمی‌آید. علاوه بر اینکه در اینجا تصریحی وجود ندارد که مراد امام بیان آغاز خلقت انسان بوده و یا منظور خصوص حضرت آدم است. مگر اینکه قبل از آن وحدت و یکی بودن حضرت آدم و انسان اولیه مفروض باشد.

اگر همان گونه که بعضی از صاحب نظران گفته‌اند بین انسان و آدم فرق باشد،^۵ بدین گونه که منظور از اولی معنای عام و فراگیر است تا جایی که شامل انسان موجود قبل از حضرت آدم - بر فرض اثبات وجود آن - بشود و منظور از آدم همان نبی برگزیده در قرآن باشد - و البته

۱. نک: بحرانی، مشرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲. آل عمران، آیه ۵۹.

۳. انسان، آیه ۲.

۴. نک: بحرانی، مشرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۲۶.

۵. یدالله سبحانی، خلقت انسان، ص ۱۰۶.

تعبیر «اصطفاء» هم، در برگزیدن از بین هم‌نوعان ظهور دارد و نه از بین سایر موجودات مختلف - باز اینجا سخن از انسان عام است و نه خصوص آدم. البته اگر بنا بر امکان استظهار به شیوه فقها باشد، می‌توان ظهور تعابیر امام در خلقت دفعی را ادعا نمود، گرچه ممکن است گفته شود که این استظهار نیز به واسطه سبق ذهنی است. بنابراین در اینجا به دقت در یک بحث ادبی نیازمندیم:

شارح کلام امام جارومجورور (لوقت معدود) را به اصطلاح ادبی متعلق به فعل عام گرفته و محل آن را از نظر ادبی منصوب بنا بر حال بودن دانسته است و ذوالحال آن طبق این فرض کلمه «صورت» می‌شود. یعنی آن صورت یا آن اندام مذکور را نگاه داشت تا خشک گردد، در حالی که برای این خشک شدن وقتی معین در نظر داشت^۱ تا در آن وقت روح حق در آن دمیده گردد.^۲ مطابق این فرض ادبی جمله «واجل معلوم» عطف تفسیری می‌شود. بنابراین، می‌توان اشاره به روند تدریجی و تکاملی را محتمل دانست ولی فرض دیگری را شارح مذکور محتمل دانسته و آن اینکه پشتوانه ادبی جارومجورور مذکور، فعل خاص یعنی «جَبَلَّ» به معنای خلقت و آفریدن باشد و بنابراین فرض محل جارومجورور با فعل عام حالیت نیست، بلکه هر محلی که برای فعل خاص مذکور فرض شود، متعلق آن نیز همان حکم را دارد. اما معنا چنین می‌شود: خلقت این جثه برای وقت معدود یعنی روز معاد بود.^۳ باز عطف بعدی نیز تفسیر آن است. حال، بنابراین ترکیب و معنا، جایی برای خلقت تکاملی در این گفتار باقی نمی‌ماند. اما مطابق نظرات ادبی مذکور که از شارح نقل گردید، معانی دیگری نیز ممکن است: بر همان فرض اول که عامل جارومجورور فعل عام باشد، می‌تواند به روند تدریجی اشاره داشته و معطوف به آن (وَأَمِدِّ مَعْلُوم) اشاره به موعده معاد باشد. در حقیقت، در این مجموعه هم به فاصله زمانی بین خلقت بنیه و نفخ روح و هم اشاره به فاصله بین مجموعه کامل انسانی و زمان بعث صورت گرفته است. در این معنا عطف از نوع مغایر است.

۱. در روایاتی به مدت چهل روز یا سال نیز اشاره شده است.

۲. نک: ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۸.

۳. نک: همان.



اما از سؤالات دیگری که شارح به همراه پاسخ آن مطرح کرده است، اشاره حضرت به ترکیب جثه از قسمتهای چهارگانه و مختلف فیزیکی همانند «خزن» به معنای سخت و غلیظ و «سهل» به معنای مقابل آن و «عذب» به معنای متعارف و یا «سبیح» به معنای شور است و اینکه ساخت جثه از این موارد مختلفه برای چیست. جواب شارح این است که انسان مرکب از طبیعتهای مختلف بوده و در او استعداد خیر و شر و نیکو و زشت وجود دارد.^۱

ولی به نظر نمی‌رسد که استعدادهایی نظیر خیر و شر و حسن و قبح به جنبه‌های جسمی انسان، دست‌کم به صورت کامل، مربوط باشد، بلکه این همه مربوط به استعدادها و پتانسیلهایی است که به نفس او مربوط است. همچنان که مستفاد از گفتار اهل نظر و برخی روایات استعداد شهوت و غضب در انسان دو ملک و نیروی الهی در انسان اند، هر چند این دو ملک ارضی معرفی شده‌اند^۲ که البته اشاره به ارضی بودن آن دو ظاهراً بیانگر علقه است و نه مبین واقعیت و هویت این دو.

تأثیر مواد غذایی مربوط به نطفه اولیه و همچنین غذای متعارف انسانی در ایجاد منفیات و مثبتات روحی و اخلاقی نیز می‌تواند به سبب وجود همان پتانسیلهای نفسی و علقه نفس و جسم باشد. هر چند اگر مراد شارح از طباع مختلفه آنچه اطباء گذشته به آن معتقد بودند باشد، ربط آن به بعد جسمی شخص تأیید شده است.

سؤال دیگری که شارح به جواب آن پرداخته، علت تأخیر نفخ روح در کالبد آدم است که به جوابهای متعددی اشاره کرده است:

اول اینکه این امر برای مشاهده ملائکه در مدت چهل سال با عدم علم آنان به این موجود است.

دوم که در حقیقت توجیه به درازا کشیدن جهل و حالت انتظار آنان است عبارت است از نوعی لطف در دادن ریاضت و پرورش فکری به فرشتگان.^۳ باز روشن است که فرضیه روند تکاملی نیز می‌تواند یکی از احتمالات در این مورد باشد.

۱. نک: همان.

۲. نک: حسن زاده آملی، تحقیق شرح فصوص خوارزمی، نشر دفتر تبلیغات اسلامی قم، ص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۳. نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۸.

در نهایت، آنچه در این زمینه بسیار قابل توجه است این است که شاید بیش از یک قرن از فیزیکال و این جهانی شدن دانش بشری می‌گذرد و از گوشه و کنار همان جوامع پیشرو در این دانش، زنگ خطرها در توجه به تک بعدی شدن بشر به صدا درآمده، همان گونه که اوایل این حرکت شگفت‌آور علمی پاره‌ای از هشدارها از گوشه و کنار همان مجامع - که به برخی از آنها در نوشتارهای قبلی اشاراتی مستند داشتیم - به گوش رسید. ولی مهم این است که بحث عدم تقابل دین و دانش به صورت عام و فراگیر همهٔ ادیان غیر از بحثی است که ما در صدد بیان آن هستیم و آن عدم تضاد و تقابل بین خصوص اسلام و به ویژه اسلام برگرفته از متون موقوت درون دینی است. گرچه در بحث برون دینی و نگرش عقل‌گرایانه در رابطه با مطلق دین و مطلق دانش، آنگاه که دینی را با همهٔ فرآورده‌هایش از جهان فرا عقل بدانیم نیز به تضادی نمی‌رسیم. البته در مورد مکاتبی که در اصل الهی بودن آن و یا بر فرض یقین بدان در الهی بودن فرآورده‌هایش تردیدی مطرح باشد دلیلی نمی‌ماند که در طرح و اثبات سازش آن با جهان دانش تلاشی صورت گیرد.

اما در مورد خصوص اسلام، با توضیحی که داده شد، به خوبی می‌بینیم که پس از این حرکت علمی وسیع هم اکنون و در اوایل قرن بیست و یک اگر اندک تضادی به چشم خورده بود، همان جوامعی که در این زمینه پیشرو بوده و یا دست‌کم خود را جلودار می‌دانند، تاکنون نقش خود را در به رخ کشیدن آن بیش و پیش از به اصطلاح نوآندیشان درون جوامع اسلامی آشکار کرده بودند. به ویژه که طرفداران برخی از ادیان که امروز نقش زمامداری آنان در سیاست و نیز در اقتصاد جهانی بسیار پررنگ‌تر از متعبد بودن آنان به دین مورد نظرشان است، همواره در کمین و رصد یافت و برملا کردن چنین مواردی بوده‌اند. گرچه خوشبختانه خود می‌دانند که باید به فکر درمان و علاج تضادهایی باشند که بین پاره‌ای از مطالب برگرفته از متون دینی آنان با یافته‌های علمی مطرح است و پذیرش سکولاریسم و طرح آخرتی بودن ادیان پاسخگوی این موارد نیست.

اشاراتی به ابعاد وجودی انسان در کلام امام (ع)

گرچه از دیرزمان در پاره‌ای از گفتارهای فیلسوفان الهی در باب انسان‌شناسی به فرافیزیکی بودن انسان به شکل‌های مختلف اشاره شده است، ولی این مطلب به صورت



صریح در کتاب الاهی و همچنین در نهج البلاغه با تصریح به دوبعدی بودن انسان مطرح شده است. در همین زمینه است که جناب امام علی (ع) در بخشی از خطبه اول مطابق فحوای کلام حق - که کلام او نیز کلام حق است چرا که در جهت سخن حق است - در مورد انسان چنین می‌فرماید:

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ أَنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يَجِيلُهَا، وَفَكَرَ يَتَصَرَّفُ بِهَا، وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدْوَاتَ يَقْلِبُهَا، وَمَعْرِفَةَ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقَ وَالْمَشَامَ، وَالْأَلْوَانَ وَالْأَجْنَاسَ، مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهَ الْمُؤْتَلِفَةَ، وَالْإِضْدَادَ الْمُتَعَادِيَةَ، وَالْإِخْلَاطَ الْمُتَبَايِنَةَ مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْبَلَّةِ وَالْجَمُودِ.^۱

آنگاه حضرت حق تعالی از روح خود در آن دمید، پس انسانی شد دارای استعداد اندیشه که آن را به تلاش گیرد، و دارای فکر که ابزار تصرفش گردد، و اعضا و جوارحی که در خدمتش باشد، و آلات و ابزاری که آن را به کار گیرد، و نیروی شناخت که با آن حق را از باطل و مزه‌ها و بوییدن‌ها و رنگها و جنسها را از یکدیگر برشناسد، در حالی که او را ترکیبی از رنگهای مختلف و مشابهت‌هایی سازگار و نیروهایی متضاد و مزاجهایی گوناگون از گرمی و سردی و تری و خشکی قرار داد.

در مورد اینکه از نظر ادبی کلمه «من» کدام یک از انواع آن در ادبیات است، توضیحی لازم است. ظاهر امر این است که در اینجا این کلمه نمی‌تواند تبعیضی باشد - البته به امکان این معنا نیز به نوعی دیگر اشاره خواهیم کرد - زیرا مستلزم صاحب اجزا بودن روح خداست و صاحب اجزا بودن مستلزم نیاز به جزء است (سبحانه و تعالی عن ذلک). ولی در معانی متعدد که برای این کلمه گفته شده، نشئیه بودن آن که زیر مجموعه ابتدائیه بودن است مناسب است. یعنی سرچشمه و نشأت بشر روح خداوندی است. حال اگر مراد همه و تمام و کمال باشد، پس انسان و دست‌کم آدم نیز خداست و این به شرک منتهی می‌گردد. بنابراین، گاه

برای رفع ابهام در این مورد گفته می‌شود که پاره‌ای از اضافات و نسبتها نظیر همین مورد برای بیان و کسب بزرگی و عظمت مضاف از مضاف الیه است، مانند بیت الله، و این تا جایی که نگارنده دست یافته برداشت مشهور تفاسیر است. ولی بسیار نزدیک می‌نماید که علاوه بر داشتن همان معنا، منظور از آن دمیدن استعداد و پتانسیل خداوندی در انسان نیز باشد. بنابراین، اگر چنین باشد، پس انسان در روند کمال معنوی توقفگاه ندارد و می‌تواند بی‌نهایت بالا رود تا جایی که تنها چیزی که می‌ماند مخلوق بودن اوست. با این حال، آنچه اهل معرفت در مورد انسان می‌گویند که انسان آیینۀ تمام‌نمای جناب اوست تأیید می‌گردد، بدان معنا که استعداد نمایش کمال او را در حدی دارد که در هیچ آفریده‌ای وجود ندارد و سایر مخلوقات تنها در ضمن او می‌توانند بدان جایگاه برسند. اگر منظور از عرضه‌ٔ امانت خود به آسمانها و زمین نیز همین باشد، سرباز زدن غیر او نیز می‌تواند به سبب دارا نبودن چنین ظرفیتی باشد:

نظری کرد که بیند به جهان صورت خویش خیمه در آب و گل مزرعهٔ آدم زد
 بنابراین، اوست که همهٔ اسما را می‌داند، زیرا گویا همه را در نوردیده است، ولی سایرین
 این گونه نیستند. بر زندگی سایر حیوانات نیروی تخیل حکم فرماست و بر انسان علاوه بر آن
 قدرت درک و شعور که نیروی درک کلیات است نیز حکومت دارد. لذا انسان به علم می‌رسد و
 سایر حیوانات نمی‌رسند. البته درک و شعوری که در کتاب حق در مورد سایر موجودات گفته
 شده می‌تواند تکوینی و یا اجباری باشد.

اما ارجاع ضمیر مؤنث در اینجا که فرمود در «آن» از روح خود دمید، به کلمهٔ «صورت»
 است؛ البته نه صورت در مقابل ماده که همان فصل منطقی است، زیرا صورت فلسفی و فصل
 منطقی همانی است که در فرض منهای بدن روح نام می‌گیرد و در فرض بودن با بدن نفس
 نامیده می‌شود، بلکه مراد همان صورت ظاهری یعنی بدن مادی است.

